

نثر اد و زبان

نگارش
کی استوان

بها :
یک ریال (۱ قران)



تهران

سال ۱۳۱۶

شرکت سهامی چاپ

بنام خدا

سالهاست که درباره نژاد بلند بزرگترین اسپید پوستان « هند اروپ » گفتگوها برخاسته که بویژه درسد سال گذشته هر آنچه از « آرین » بیشتر گفته و شنیده و نوشته و خوانده آمد - ایران (گرفتار هزاران بدبختی در گذشته) هم خواموشتر ماند که کوئیا ایرانی نخواست در آن روزهای تیره و تارش از دودمان کیوانجا و فرهنگ پرهای خود چیزی بگوید . آری ! هیچکس در روزهای بدبختیش ، که اگر خانهاش درسوز و گداز است اگر آسایش ندارد و اگر بیمار یا همین دردمند است ، - هر گز آن خواهش و توانائی را ندارد که از روزگار های درخشان بیشی و پیشینیاش سخنی بر لب آرد یا بنمکارد و یا بانجمنهای سخنوران درآید .

سیاس بسوم اسفند ۱۲۹۹ که مادر میهن را از چنگال مرگ رها کرده و دولت ایران از سایه اعلیحضرت همایون **پهلوی** شاهنشاه از هر سو پیایی پیشرفت نموده که اینک ما همه در زیر پر تو خورشید سفید بختی سرافرازی داریم .

کنون که ، در پس سدها پیشرفت گوناگون فروغ فرهنگستان هم افروخته گشته ، هنگام آن رسید ، که درباره هند اروپ گفته شود « همین ایران گهواره آرین - نژاد و زبان ما آریا ئیست »

در اینجا از آویژه گفته‌های برخی از گروه زبان شناسان، نژاد شناسان و زمین شناسان که درباره آریائیها بازرسیها و بررسیها نموده اند، بیک اندازه‌ئی، یادداشت میگردد و آنچه که باید گفته شود چون آغاز کار، با کوتاه ترین نگارش پایان میدهد.

نیز، ناکفته نماند، که همه مردم کیتی، از هر نژاد و زبان، یکسان و ارجمندند و اندیشه ستایش باین و سرزنش بآن نبوده نیست. همین از هزاران هزار نگارش مارا که یونانیان و تازیان و دیگران بآتش سوزانده، بآب شسته و همه را نابود کرده اند «مویه و سوکه» (سوگی) نداریم و تنها سخن از نژاد و زبان خودمان است.

((«مویه» گریه بانوا را گویند. «سوگی» غم کساری را نامند. «موسوگی» زاری بانوا و ساز میباشد که عرب منش آن «موسقی» و بزبان های اروپائی «موسیک» (موزیک) میباشد.))

امید است در دست نژاد ارجمند ما **مصطفی قاجار** و
نمکنده ۳۵ هجری عام الک استوار

آری آ

«آری آ» بزبان دانشاموزی باستانی هند. آرش (معنی) نژاد آزاد
بزرگوار را میدهد.

شاید بتوان پنداشت که «اریستوکرات» از واژه (لغت) نامبرده
آمده باشد.

مهبجیشت (اعلیحضرت) داریوش خویشتن را «آری یا» خواند.
(مه جیشتا - مهریشت در اوئستا بآرش اعلیحضرت آمده

وهمین واژه است که به لاتین «مگیستا» (ماژیستاس) نوشته شده و بزبان
های اروپائی بویژه (بخصوص) بانگلیسی «مجیستی» و فرانسه «ماژسته»
میباشند.)

در «وِدا» اشونامه برهمنی (کتاب مقدس برهمنان) «آریا»
چیرمند (فاتح) شناخته شده است و در اوئستا هم از سرچشمه آریائیها
یاد شده است.

ایران و آسیای میانی را نویسندگان یونان باستان «آری آنا» و «آریا» نامیدند.
نزدیک به چهارصد سال پیش ازین گروهی از دانشمندان درپس داستان
های دیرین که گفته شده بود: «آریائیها پیش از تاریخ ازیکجائی آمدند»
چنین آورده اند که آرینها، نیمی در ایران و درهند اواختری (شمالی) و
نیم دیگر در اروپا، میزیستند.

(برخی از خردمندان گفته اند که «هیستوار» (تاریخ) از واژه
«ازتار» (ازتاریکی) که عربمنش (معرب) آن تاریخ شده است. در زبان
پارسی، بسان زبانهای اروپائیان، واژه های «سالمه» (کالیندر) و «روزمه»

(دعت) هم جدا گانه میباشند.

سالنامه نیز از ارمغانهای کنکاشستان است که بفرهنگ ایران
بر گذار نمودند)

چون برخی از فرزندگان، در سید وندی سال پیشازین، دریافتند که
زبانهای پارسی و ژرمنی را نزدیکی بیشماری باهم میباشد، پس از آن،
بررسی (تحقیق) زبانها هم بمیان آمد، تا آنکه آقای ویلیام جونس انگلیسی،
در سال ۱۸۸۶ عیسوی، نخستین فروغ را چنین افروخت که « زبان
سانسکریت کم مانند در از زبان پارسی زبانهای باختر زمین (اروپا) نیست
و که آن رساتر از زبان گریک و داراتر از لاتینی میباشد » پینداشت وی
هر سه زبان از یکجا آمده و زبانهای ژرمنی و کلت، را، نیز گفته اند، از همان
دودمان میباشند. لادبر آن (بناء بر آن) در شناسائی هند و ژرمن، از آنسایها،
گفتگوها برخاست، که پس از چندی، کم کم از سود بازرسی (تفتیش)
خاندان زبانها شد، که آسیای میانی «گهواره نژاد اروپائیه» شناخته و
نخستین مرز بوم آرینها را بسامانهای زیری نامبردند :-

« از پامیر کشیده بیابان هیمالای و پنجاب گذشته، بدریای پارس،
از آنجا سربالا بکردستان، ارمنستان و گرجستان، و برگشته بخاور (مشرق)
بدریای خزر، ببخارا و بهمه سرزمین میانه رودخانه های «سیردریا» و
«آموداریا» نیز رسیده پیامیر» که در آموزشنامه های دبیرستانها بنگارش
در آمد.

((«سیردریا» زبان پهلوی ازدو واژه گرفته شده است : «سیر»
(برابر گرسنه) «داربا» (همانا «دریا» است) بآرش «دريای سیرآب» (رود

خانه پرآب) میباشد. «آموداریا» نیز از شهر «آمو» (شهر باستانی آنجا) بارش «رودآمو» (دریای آمو) نام گرفت؛ شاید، برای اینکه سیحون کودتر، پهن تر و چهل و هفت فرسنگ درازتر از جیحون است، بآن «دریای سیر» نام دادند.)

برخی دیگر از دانایان گفته اند که «زانپج» (مسقط الرأس) آرینها در اسکاندینا و بوده است و همینکه یخبندان آنجا، بیایی، بدر از اکشید، همه شان، از آنجاها کوچیده و بخاور زمین (آسیا) رفته که از «کوپ کاژم» (ققاز) تا پنجاب و از آنجا تا پایان رود تیگر (دهنه تیگریس) را برای خویشان «خهر» (وطن) برگزیدند.

((کوپ کاژم، نیز از دو واژه پهلوی ساخته شده است:

«کوپ» (کوه) «کاژم» (کمینگاه) سرهم «کوه کمینگاه» است که با نکلیسی «کوه کثریا» و بفرانسه «کوه کاز» نامیده، ون (ولی) روسها آهنک تازی آنرا گرفته «کاو کاز» مینامند.

((«ون»، همسیر از (ترجمه) «ولی» است. این واژه هنوز در

توده بکار برده میشود؛ چنانکه میگویند: «چیزی بگو که توش «ون» نباشد این گفته هایت همش «ون» دارد - بی ون بگو»))

دسته نهم از دانشوران، یادداشت‌های اشونامهای باستانی ایران را که ایرانیان دوبار کوچیدند، با سرگذشت تاریک آریائیها، که از سوئد و نوروز و دانمارک کوچکن شدند، بداستانهای ششماه روز، ششماه شب و

سرمای بیمناك، زمین بهشتمان (مثل جنت) دمساز (موافق) یافته و دومین کوچ را هم **دیماس** (توضیح) دادند که از هند بارویا رویداده بوده است. یکی از گواهایشان اینست که «ژامانیکه (ژامان - دمان پارسیست که عربمنش آن زمان شده است) آرینها از بالای کره بیائین آمدند، یگانه درختی را که از درختان اسکندیناوی، در پائین دست هیمالیا یافتند، همانا، درخت «بهرگو» بود که بهمان نام نامیدند و بسانسکریت «بهوریا» شده است.

((بلاتین «بتیولا» بانکلیسی «بیرج» بفرانسه «بولو» بروسی «بیریوزا» مینامند و شنیده شد که بفارسی هم آنرا «بتولا» گفته بودند که کنون «سندر» و «غان» نامیده میشود.))

زبان شناس آلمانی، آقای شلیخر، آورده است، که آریائیهها، پیش از تاریخ، خانه بدوش بودند، سپس بدو کاروان رهسپاری گرفتند که از يك کاروان دودسته برآمده، چنانکه يك دسته آن اروپای زیری را بچنگ آورده، که کلتها، ایتالیائیهها و یونانیان پدید آمدند و دسته دیگر آسیای میانی را فرا گرفته، ایرانیان و پنجایمان نامیده میشوند؛ دومین کاروان راه اروپای خاوری را پیش کشید که بنیان ژرمنی را ریخته و سرچشمه لیتوها و اسلاویان را کشوده، هر دو کاروان (هر سه دسته یا هر هشت شاخه) کاخ نشین گشتند و از این رو گفته میشود: «**همند ژرمن**» «**همند اروپ**، (آرین).

در سال ۱۸۴۸ بود که زمین شناس نامی، بلژبکی، آقای دومالیوس

دوآللوآ، پرچم شورش دیگری افراشت که چون تاریخ میگوید «چیرمندان
کل (کلتها ئیکه در ایتالیای اواختری میزبستند و فرانسه را گرفتند)
ویونان و روم از باختر زمین بخاور زمین شتافتند، پس، هرگر، آریائیها
از پنجاب باروپا نیامده و باشد که از اروپا به آسیا گذشته، نا اواخت
هندوستان بخش شده و جایگرفتند؛ وی، نیز شگفتا میزانه میگفت: «چگونه
از آسیا باروپا آمده باشند که در میان اروپائیان زرد مویان بسیارند و در
کروه هند و ایران کمیاب میباشند؟»

گفته های یکی از انگلیسیهای استاد زبان (کوبا آقای لانهام بود)
باستاد باش یکی، بالا نامبرده، یاری بخشید: «سازمان وریشه بندی زبان
اسلاو و لیتو باسانسکریت وابستگی بسیار کهن را، باهم، نشان میدهد که
دارا میباشند» و وی میگفت که: «پس چرا نباید پنداشت که کهواره
آریائیها در اروپا بوده است که از فرزندان آنان، دسته هائی، به ایران و
به هندوستان اواختری رفته و استواری گرفتند».

سخنان پند آمیز آقای بروکا، فرانسوی، از موشکافیهای که وی
در نژاد شناسی داشت، بیاسخ دوآللوآ، بدین گونه بود: «بهرتر است،
گفتگوی زبان را با نژاد نیامیخت» و وی چون میانجی چنین گفت:
«از اینکه بومیان کنونی اروپا پر دور از آب و رنگ اروپائیان، سالهای
کوچ افکنی به آسیا، نیستند، بادو مالپوس هماندیش است» و ن، درباره
زبان، او، گمان دارد که اروپائیان چیره نباشند و برد با آن کسانی باشد
که میگویند: «زبان های هند و اروپ از خاور زمین بباختر زمین آمده

اند، « نیز، وی، بگفته‌هایش دیماس داد که « شکفتانگیر نیست، چند هزار آسیائی با رویا کوچیده و زبان و فرهنگشان را بیومیان ارمنان داده و پایدار کرده باشند ».

پیدایش زبان آریائی را بانو کله‌منس رئوی، از پیروان داروین، در اروپا دانسته و گفت که از پخش و بیرون روی زرین مویان شد که آن زبان در آسیا خانه کرد.

تنی چند، از خامه‌وران، بیشتیمانی بانوی نامدار گفتند که :
 « چون واژه‌های شیر، ببر، شتر در زبانهای اروپائی از يك بیخ و بن نیامده و واژه‌های درد و بیماری نیز از یکجا آب نمیکشورند، پس گروه با زبان آریان را نتوان گفت که از آسیا آمده باشد ».

گفته‌های این چند تن بالائی را نیز بیپاسخ نگذاشتند که :
 « بسیاری از واژه‌های دوره‌های آغاز زندگی (پریمیتیو) مانند « پدر، مادر، برادر » پاسخ، بسیار روشنی، برای نامهامیما شد که از يك بیخ و بن آمده‌اند. پدر بسانسکریت «پتر» باستانی ایرانی «پتر» یونانی «پاتیر» بلانینی «پاتر» آلمانی «وتر» بانگلیسی «فانهر» است. مادر بسانسکریت «ماتر» بایرانی باستانی «ماتر» یونانی «مئتر» بلاتینی «مئتر» آلمانی «موتتر» بانگلیسی «موتتر» میباش^د بسانسکریت «بهراتر» بایرانی باستانی «براتر» یونانی «بهراتر» بلاتینی «فراتر» آلمانی «برودر» بانگلیسی «بروت‌هر» گفته میشود. درباره «درد» و «بیماری» نیز گفتند که آریائیها کشاورز و تن‌دوست و هرو (شجاع) بودند و ناخوشی را

نمیدانستند که چیست و در جوانی اگر مرک کربانشان را میگرفت
همانا در جنگ میشد.

((«هرو» بزبان پهلوی شجاع را گویند. «هروآباد» بارش «شجاع
آباد» است. بزبان فرانسه هم «هرو» شجاع است و این واژه آرن و هردو
از یکجا آمده اند.))

آقای توینار، نژاد شتاس، در این سخنوربها بهمراهان بانو که -
بانومنس رثوی پیوست و وی پیدایش اسپید موبان را «اروپا» نامید
و «آیا کدامین کشور اروپا زانیج آرنها بوده است؟» پیرشش آورد که
آقای بنفی آلمانی «زمینهای اواختری دریای سیاه، میانه رود دانیوب
و دریای خزر را نمود» و خود بانورثوی بالکان و آسیای کوچک را نخستین
آرنستان شناخت.

يك استاد داستان ور آلمانی در اروپائی بودن آریائیها گفته است :
«هنگامیکه آرنها، دسته بدسته، نشده بودند، تنها، در آلمان میزیستند.
این پندار هاو گفتارها، از دوسر، (پائین ببالا - بالا بیائین)
در آموزشنامههای جهان، چرخ میزد که نا کبهان، واژه های خاندان هند
اروپ، با سازمان ایتالیائی زبان، در ترکستان خاوری (مغرب چین) که
هزار سال پیشازین مرده و از میان رفته بود، یافت شدند و نیز زبان
«سومری» که وابستگی بزبانهای دودمان «سیمییتی» ندارد و تا سیسد
وندی سال پیش از عیسوی در پائین میاند ورود (بین النهرین) زندگی
داشت، پیدا شد که خیشاوندی با زبان هند اروپ را، می نمایاند، دارا

میباشد .

هرآنچه که کفه ترازوی آسیائی بودن آریائیها ، از اروپائی-آن ، سنگیتر بود ، بشمار آمدن این دونیز ، بسنگینی آن افزودند که بکرشته زنجیر زبانهای آریائی از پائین دست بغداد تا بالا دست کاشغر ، پیایسی بهم بسته گردید .

«بغ» بزبان باستانی ایران بآرش «بُت» و «خداوند» و واژه ، «داد» بآرش گذشته «دادن» (عدل) میباشد . محمد حسین تبریزی در ۲۹۳ سال پیش نوشته استکه :

بغداد در نخست «باغ داد» بوده ، زیرا انوشیروان ، هفته یکبار ، در آنجا ، بمردم بار میداده و بدادشان میرسیده است .
میشود هم گفت که نام آنشهر «خدا داد» یا «عدل الهی» و یا بگفته نویسنده برهان همانا ، از یادگار های انوشیروان میباشد .

باید «بوءک» که در زبانهای اسلاویانی (بروسی) بآرش «خدا» است همین واژه بوده باشد . واژه شکافی (اشتقاق لغت) «کاشغر» (کاشگر) مینمایاند که از ۲ واژه گرفته شده : «کاش» (کاشانه) و «گر» (غر) جنگ ، بآرش «کاشانه جنگی» است .

(واژه «گر» نیز ، آریائی وفرانسه آنهم «گر» است که عربنش آن «جر» شده است ، چنانکه میگویند : «جرنگن») .

شاید ، کاشگر ، يك شهر با بر «گ» (برج) و بارو بوده است که چنین «برنام» (لقب) گرفت ، زیرا ، آنشهر ، بزبان ماندارین چینی «سینکیانگ»

نامیده میشود. «لقب» را «پازنامه» هم گفتند.
(«بورک» (بورغ) - برک - برک «چون» کیو نیکسبرک ،
نیشابورک ، پترسبورغ ، هامبورک ، همه ، آریائی و ازیک رشیه آمده و
یک آرش دارند .)

چندسالی نیست که ، یکی از بزرگواران ایتالیائی ، آقای پتسکالی (پیچکالی)
زبان شناس ، در پس آنهمه بازرسیها و بررسیها ، به بگو و اگو ها چنین
پایان داده است : « آریائیها از آغاز پیدایش در همانجا ها بوده که اکنون
همه در همان جا های خود زیست دارند و شانشینشان (صدر - مرکز) هم
آن تکه از آریا بوده است که ما اکنون آنجا را ایران مینامیم . »

درخت زبان آریائی را ، تا کنون ، در سه شاخه بر چین
نموده اند : -

۱ - سانسکریت (زبان دانشاموزی باستانی هند) که با کیش بودائی
تا ثبت و خنتا و ژایون رفته است .

۲ - زند اوئستا ، پهلوی (هنوز تالشها - در باختر گیلان
باواژه این شیرین زبان گپ میزنند) دری (پارسی از آن سر بر آورد) گریار
(زبان کهنه ارمنی) با کتری (پشتو) و زبان کردی .

(« گپ » گپتن - که گفتن شده از واژه « گپ » آمده است .)

۳ - ژرمنی ، یونانی ، رومی (لائینی) لیتونی و اسلاویانی (زبان
روسی از آن رخ کرد) بشمارند .

اکنون بیش از یک هزار و پانصد کرور مردم ، بزبانهای خاندان

آرین، سخن میرانند، زیر ابرخی زبانها، ازین شاهشاخه ها، شاخها کرده، پیوند ها شده و شکوفه ها نموده اند.

آمیختگی واژه های آریائی، در زبانهای همان دودمان، از یکی بدیگری، چنانکه در اروپا رواج دارد، نه تنها، با کشان نمیشود و باشد که بفراخیشان یاوری میدهد و چون پیوند آنها، بهم، ساز میآیند، پس پروریده تر میگردد.

آهنکهای زبانهای آریا نژاد گوشخراش نیستند و لیزها (الفاظ) از بیخ کلو سدا نمیدهند، دهان هیچ سخنوری بی اندازه باز نمی شود و بد کلی نمیآورد. بگواهی همین پارسی که دلپذیر، دلپسند، دلچسب و شیوا (فصیح) است - برای انجمن آرائی، آشتی و مهر انگیزی بسی توانا میباشد.

چگونه دامپزشکیها، در جفت کردن اسبان، باغبانان دریوند نمودن درختان، سازوران در آهنک آرائی، نگار گران در رنگامیزی، بینا و شناسا و استادند، نیز، ازیند پزشکان، در نژاد پروری، بهتری بیارمیآید، آمیختگی واژه ها هم، از زبانی زبانی، چنان اندیشه ها باید تالیز از سازمان زبان دور نیافتد و دشواری نیآورد.

اگر يك واژه بیکانه ای،، بزبانی که مانند آن در آن زبان نبوده باشد، خواهی نخواهی در آمدنی بوده باشد، آنرا باهنک زبان وام ستان نزدیک میسازند، مگر اینکه آن واژه از آسال (اصل) به آن زبان نزدیک بوده و با بفورس ماژور «میانهاوشی» (بین المللی) چون تلگراف، تلفن، پست،

الکتریک و و بهمان لیزید برقتنی باشد.

تازیان، آنچه که از واژه های آریائی گرفتند، همه را بلیزهای عربی در آوردند، مانند:

«چراغ» (سراج) «آبریژ» (ابرغ و ابارغ) «پول» (فلوس که تا با فلاس هم بردند) و و و.

از درخت زبان سیمیتی دو شاهشاخه می شمارند که یکی به آسیای پیشی (مقدم) و دیگری بافریکای اواختری نزدیک شده و از يك شاخه زبانهای عربی، سیریائی، حبشه ئی، کبئی (مصری) و بربری رسته و از شاخه دیگر زبانهای آسوری، عبری (یهودی) فینیکی و آوایی روئیده اند. چون آهنگ، سدا، شیوه و سازمان عربی فارسی نمیافتد، پس هرآینه، اگر زبان پارسی نیازمند بیک و یا چند، واژه عربی میباشد، که مانند آنرا خود ندارد و از زبان های خاندان آریین نیز نتواند جست، باید آن یا آنها را بلیز خود ساز آورد.

آنکس که گفت: «هشت حرف است کاندرا فارسی ناید همن» ث، ح، ص، ض، ط، ظ، ع، ق، کوئیا، نه تنها، خواسته شناسائی همین الفبا را (که از کوفی گرفته و باین ریخت در آورده)، آنچه که باهنگ زبان فارسی ساز میآید، آسان کرده باشد، شاید میخواست کوشزد کند که نوله های (کلمات) عربی را در فارسی شاید جایداد.

راست است که واژه های با «پ، چ، ژ، گ» بیچون و چرا فارسی میباشند، و ن، همه واژه هائیکه با «ث، ح، ص، ض، ط، ظ،

ع، ق « میباشند، بدون گفتگو، عربی نیستند. » اصل و « لفظ » را چنانکه در بالا نموده شد. از « آسال » و « لیز » گرفته اند « آیا کیومرث، حنا، طناز، ضجاج، عروس، قالی » عربی بشمار میآیند؟ پس نه همین باید میان واژه هائیکه با « ا، ب، ت، ج، خ، د، ذ، ر، ز، س، ش، غ، ف، ک، ل، م، ن، و، ی، ه » نوشته میشوند فارسی را جستجو نمود و باشد که واژه های بسیاری از فارسی در آن هشتا عربمنش (مغرب) گردیدند که باید آنها را هم جست و دوباره بآهنگ خودشان بکار برد. در زبان پارسی نرینه، مادینه، جاندار، بیجان ندارد و فروزه (صفت) مانند زبانهای اروپائی پیش از نام جای داد - چون « سیه چشم، بلند اندام، سفید آب، سیاهکوه و اردبیل ».

((« بیل » بیونانی « پوئل » (کنستانتینوپول) « پوئلیس » (پرس پوئلیس) و بفرانسه « ویل » گردید. « ارد » نیز بآرش خشم و هم بیشنام اردشیر است. اردبیل، اگر شهر خشم نباشد، که از روزگار های باستانی زندانیان را آنجا میفرستادند، وانگاه، شاید شهر اردشیر باشد. از اینرو خود اردشیر بآرش « خشمکین شیر » واردکن را میتوان به « معدن غضب » آرش داد.

این دیعاسها و واژه شکافیها برای زبان پارسی است که سرراست روشن، آسان، رسا، دلنشین و شیوا میباشد و که واژه های عربی در فارسی دشواری میآورد و نوله های عربی نیروی زبان را از پرماسش (حس) نوده دوز میکند و چون مردم نمیدانند چه میگویند و چه میشنوند. « به

هیچ سخنی سنجش نمیدهند و بالاتر آنکه کمتر نگارش بسته بدون گفتگو باشد و یا بی نوشتن « یعنی » کام نویسند را برساند .

میگویند پس از نابودی نوشته‌های پارسی ، چون نزدیک سیصدسال عربی نوشته و خوانده بودند که زبان فارسی در شهرها فراموش شده بود که نویسندگان بناچار واژه‌های بیگانه را می‌آوردند .

این پوزش (عذر) را کمتر میتوان پذیرفت

زیرا در پایان همان سیصدسال بود که فردوسی :

« عجم زنده کردم بدین پارسی » را گفت و تا

امروز هم توده فارسی سره میگوید و در سراسر مازندران و گیلان واژه بیگانه راه ندارد .

اگر برخی از نویسندگان ، مانند شیخ سعدی ، در هر سده از بیست تاسی و پنج واژه‌های بیگانه را (اگر با زرسی شوند ، میان همان از بیست تاسی و پنج هم واژه‌های بسیاری فارسی آسال میباشند) آوردند ، دیگر سزاوار نیست که ، پیروی آنان ، تا آنجا ترکمان دایه از مادر مهربان تر شده که بجای پدر (ابوی) مادر (والدہ) همسر (عیال) برادر (اخوی) دختر (صبیہ) و و گفت و نوشت !

((ترکمان - در گمان - که زبانی را بزبانی بگمان رساندن و در

بیشتری از زبانهای اروپائی « درو گمان » گفته میشود (واژه آریائست) عرب منش آن - ترجمان - ترجمه - و مترجم هم شده است .)

يك ايراني كه يادش نبود « سپاس » (سپاسمندی - سپاسمندم)
هنوز در زبانش زنده است ، به همخبرش خرده گرفته و گفت : - چرا
گفتيد : « مرصی » و نگفتيد « مرحمت عالي زياد » .

(اسپاسيو . كه روسهاميگويند از همين ريشه « سپاس » آمده است)
زبان آموزي ، بويژه (مخصوصاً) زبانهاي گيتي شناس و زبانهاي
همسايگان . بسيار كار خوبيست ، ون ، زبان خوش ، آنهم زبان با فرهنگ
بزرگترين اسبيد نژاد ، را بوام (قرصه) نابجا كشاندن و بهزاران واژه
پيش پا افتاده فارسي (كه همه ايرانيان زن ، مرد ، پير ، برنا ، شهري ،
روستائي ، خوانده و نخوانده ميدانند) پشت پازدن . نه تنها نكوهش
مياورد و باشد كه در برابر روان نياكان شرمساري
و بميهن گنه ورزي بشمار آيد .

واژه شكافيه و همرنگيه و يكنواختي آرشهاي برخي از واژه هاي
بالا نامبرده ، كه در نگارش اين نامه بخوديخود پيش آمدند ، همه از يك
بيخ و بن بودن واژه هاي بالا نامبرده گواهي ميدهند و همه ياور شناسائي
آريستان آسياي ميانى ، بويژه همين ايران ، ميباشند .

آقاي جمس هانري بريستد ، استاد دانشگاه شيكاگو ، ميگويد كه ،
آرينها تا دوهزار سال ، پيش از عيسوي كه باهم ميزيستند ، همه بيكر زبان
گپ ميزدند و پس از آن بويژه ، تا سه هزار و هفتصد و پنجاه سال پيش
ازين كه آرينها دسته بدسته شده ، هر گروهى پس از آن براى خود
ليزهائي در گذران زندگي پيدا كرده كه از اين رو زبانها شاخه بشاخه

کشتند ، واژه های آغاز زندگانی آنها ، که همه يك جوړه و يك آرشد ،
کواه گفته ها میباشند و نیز واژه های برخی دسته ها ، که باهم بوده و یا
نزدیک بهم زیست داشتند ، مانند هم میباشند . بهمین رویه بخوبی میتوان
پله بندی هر گروه ، یکی پس دیگری ، جدا شده و آمده را دسته بدسته
پیدا کرد .

اکنون در امریکا از روی دانشنامه های جمس هانری بریستد ،
استاد نامدار شیکاگو ، در باره هند اروپ چنین میاموزند :

« هند اروپ نیاکان اروپائیان امروزی بودند ، ازاینکه پیشینیان
ما (امریکائیها) اروپائی بودند ، پس همان خانه بکولان (هند اروپها)
نیاکان ما (امریکائیها) بشمار میایند . تاریخ خانه بدوشان بالای کره
(هند اروپ) که نیاکان ما (امریکائیها) باشند ، هنوز بدرستی ، بدست نیامده
ون ، بسته بروزگار های بسیار کهن است که آنها بر اهائی چند رهپاری
کرفته بودند و بایانترین کوچنشینیشان از خاور هند او اختری کشیده به
باختر و از سرتاسر اروپا گذشته تا بالتیک بوده است ، که اکنون ، همه
در همانجا نشسته و فراختر هم پهن و پخش شدند . »

باز هم در آموزشنامه آقای بریستد آمده است :

« چون در رهگذر هند اروپها ، از یائین دست دریای روم (مدیترانه)
برخی از سیمیتها ، از سامانهای (حدود) خاور - و اوپلون (کلد) ،
شامات ، فلسطین (هبرو) و کارتاژ کشیده تا باختر میزیستند ، پس ، برای
آرینه ها ، نشدنی بود که آنجا ها را بدستاورند ، و گر نه دریای سفید را در
آغوش میکشیدند . »

از این رو. این دو نژاد (آرین و سیمیت) بدر ازای مدیترانه ،
از دو سوی آن ، مانند دو ستون ارتش ، روبروی هم ایستاده و کشورها
گستر دند . -

او نیز چنین نگاشته است :-

« نخستین چیرگی میهنگستری با ایرانیان سپس
بایونانیان و پس از آن با رومیان بوده است . »

باز هم در جای دیگر آموزشنامه بریستد آمده استکه :-

« اگرچه هنوز کسی ، بیچون و چرا ، نتوانسته بگوید که گهواره
هند اروپها در کجا بوده است ، ون ، آنچه که تا امروز بیگفتگو و بر جستگی
شناخته شده اینستکه ، گروهی از شاخه خاوری هند اروپها سوا شده و
در چمنسار خاوری دریای خزر ، و پائین دستی آن ، پخش گشته و سر بالا
و بچپ و راست هم رفته ، یونان و ایتالیا را هم آراسته و آنها ئیکه در
همانجا ماندند نام « آرینی » خود را نگاهداشتند که
ما (امریکائیها) کنون آنجا را « ایران » مینامیم .
بریستد نیز افزود که :-

« تاریخ آرینهای هندوستان او اختری (سانسکریت زبان) پارسها
مدیها ، برخی از مردم آسیای کوچک (ارمنیها سیتیها) و فیریثرها ، هیتیها
یونانیان ، رومیان (ایتالیائیها) سلتها از دو هزار سال پیش از عیسوی
آغاز میگردد و پارسها و مدیها از همه آرینهای دیگر توانا تر

بودند . اندیشه و گفتار و کردار نیک « چون کلیدکیش »

بزرگواری و بلند اندیشی و نیکخوئی آرینها را مینمایاند .

بريستد در شکفتستکه در « وئدا » از روزهاییکه ، آرینها باهم ، در خاور دریای خزر و چمنسار پائیندستی آن ، میگذراندند ، یاد بودهای شیرینی بخامه آمده است .

آری ! در خداپرستی ایرانیان همین بس که یکی از نامهای پروردگار را « خدا (خود آمده ، خودای ، خودا بارش اینکه : هیچکس او را نیاورده - خود پدیدار گشته) نهداند . در دین بهی ، ایرانیان باستان ، آنچه که ، در یگانه پرستی ، آمده بهمان شماره ها هم ، برای دادار یکتا ، نامها خوانده شده است .

نژاد هند اروپ ، نه همین اسپید رنگ ، بلند و میانه اندام ، خوش پیکر ، زیبا ، شیرین سخن ، نیکرفتار ، دلاور (جسور) و مهربان است بهلکه (بلکه) نیک سرشت و تیز هوش و پر مغز میباشد .
فرنود ها (دلائل) ئیکه زانیچ آریائینها را ، در ایران ، نشان میدهد بدینسان میباشد .

۱ - در هیچیک از سرزمینهای آریین نشینی نام آرینها بآن خهر داده نشده مگر « ایران » که آن نام را دارا بوده است .

۲ - از بررسیها و بازرسیهای و جستجوهای دانشمندان (نژاد شناسان زبان شناسان و زمین شناسان) هر جا را که آریین نشین شناخته و هر گروهی را که از آن نژاد بشمار آوردند - ایران زمین در آن میانه و ایرانیان از فرزندان آن بشمار آمدند .

۳ - گروهی هم از فرزندان جهان، نخستین میهن‌آرینها را در خاور دریای خزر و پائین دستی آن دانستند.

۴ - در زند اوئستا از کوچکنی و رهسپاری ایرانیان یاد شده است.

۵ - دروئدا روزهاییکه ایرانیان (آرینها) باهم، در کنار دریای خزر، گذراندند، یادبود هامیباشد.

۶ - داریوش در نگارشهای تاریخی خود خویشتن را «آریا» نامید.

۷ - همه نویسندگان یونان باستان همین ایران را زمین آرین نام بردند.

۸ - بیشتری از واژه‌های باستانی زبانهای اروپائی را میتوان با واژه شکافی زبان پهلوی بارش (بمعنی) آورد، مانند: «کی سر» ((عرب منش آن قیصر - در روم بامپراتور ها گفته و تا روزهای خودمان بزبان آلمانی هم از پاژ نام‌های تاجداران بود که اعلیحضرت ویلهلم نیز چنین نامیده میشد) میتوان آورد که «کی» فرانسه آن «کنت» ترکی آن «خان» عربی آن «امیر» و «سر» عبری: رأس - قوت - مقدم را گویند «کی سر» (امیر الامراء ... خانباشی - پیشرو بزرگان) امپراتور است.

«آسترانوم» (منجم) «آستر، استار، ستار، ستاره» میباشد، «نوم» نام، نامیدن، یا نمودن باشد. بزبان کنونی فارسی میتوان گفت «ستاره نمای - ستاره نامی». (کسیکه ستاره را مینماید و مینامد)

« تن نر » بفراسه و « تندر » بانگلیسی - غرش (رعد و برق) را گویند « تند » بزبان ما چیزیکه از جائی بر جهد و « هور » نیز یکی از نامهای آفتاب (روشنی، درخشندگی و آتش) میباشد. « تند هور » به آرش: جهنده آتش، جهنده روشن و جهنده خورشید (رعد و برق) همان « تندر » میباشد که بزبان امروز فارسی هم تندر است.

« آریان » (مشرق) الف و نون که در زبان مانشانی افزایش است بر کنار نموده، و انگاه « اُری، اُر، یا، هوری، هور » (یکی از نامهای خورشیدی است) سوی خورشید را مینماید « هوریان » (مشارق) و دیگر واژه ها هم همین جوره ها بسیارند که در زبانهای اروپائی، باین خوبی و آسانی، آرش کشائی ندارند.

۹ - همه آفرزانگانیکه در پیدا کردن نخستین آرامگاه، یا کاخ آرین، کوششها نموده اند، همه شان آورده اند که از میان گروه آرینها، آن دسته تیکه پیش از همه میهن آرائی نمود، همانا ایرانیان بوده اند و آنجا کشور ایران نامیده میشود.

ایران گهواره آرین - نژاد و زبان ما آریائیست.

پارسی	عربی	پارسی	عربی
آرش	معنی	شانین	صدر (مرکز)
آسال	اصل	شیوا	فصیح
آغاز	ابتدا	فرود	دلیل
آویژه	خالص	کشاورز	فلاح
ارمغان	هدیه (سوقات)	کوپکار	قفقاز
اشو	جنتی (مقدس)	کوچیدن	هجرت (مهاجرت)
اواختر	شمال	کیوان (بلندترین)	افلاک
بازرسی	تفتیش	گپ	حرف
بررسی	تحقیق	گر (غر)	جر (حرب)
بزرگ	برج	گبئی	دنیا
بغ	بت (صنم)	لینز (لیندن)	لفظ
بوم	منزل و مأوا	مرز	سرحد
بوژه	مخصوصا		منزل و مساوا
بیل (ویل)	بلد - مدینه	مرزبوم	محدود (وطن)
پاژ نام	لقب (تخلص)		(ولایت)
پاسخ	جواب	موسوکی (موزیک)	موسیقی
چیره	تسلط (غالبشدن)	مویه	نوحه
چیر مند	غالب (فاتح)	مهیشت	اعلیحضرت اقدس
خاور	شرق	(باواژه شکافی :	اشفاق لغت :
دمساز	موافق	مه	اعلا
دیماس	توضیح	جی	قدس
زانچ	مسطط الرأس	شت	حضرت
زامان (دماث)	زمان		
سامان	حد (طرف)	ون	ولی (اما) لیکن
سیاس	شکر (تشکر)	هاوش	ملت (امت)
سد	۱۰۰	هاوشان (هاوشنی)	حلل (مللی)
سوک (زمزمه)	ناله (ندبه)	هرو	شجاع
		همسیراز	ترجمه